

ایدئولوژی و استراتژی؛ نسبت‌سنجی مفهومی نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک

رضا خلیلی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۵/۶/۵

عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ تأیید: ۱۳۸۵/۷/۱۳

چکیده

ایدئولوژی و استراتژی مقولاتی هستند که به صورت مستقل، بسیار مورد بررسی قرار گرفته‌اند و تعاریف و مفاهیم بسیاری برای آنها برشمرده شده است؛ اما نسبت میان این دو مقوله را فقط بر اساس این بررسی‌های مستقل نمی‌توان سنجد. برای اینکه نسبت میان ایدئولوژی و استراتژی یا نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک مورد کنکاش دقیق علمی قرار گیرد، لازم است خاستگاه‌های تاریخی، مفاهیم و کاربردها و ویژگی‌های کلی آنها در کنار یکدیگر مورد بررسی قرار گیرد و به مفروضاتی که باعث هرگونه پیش‌داوری غیرعلمی در این باره شده، پاسخ داده شود. برای دستیابی به این منظور، مقاله حاضر ابتدا خاستگاه تاریخی، مفاهیم و کاربردها و ویژگی‌های ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک و سپس پیشینه تاریخی، مفاهیم و کاربردها و ویژگی‌های استراتژی و تفکر استراتژیک را بررسی می‌کند و در نهایت نسبت‌سنجی این مقولات را بر اساس نقد دیدگاه‌هایی که از یک‌سو ایدئولوژی را مبتنی بر آرمان‌گرایی، اخلاق‌گرایی، اصالت‌تغییر، احساس‌گرایی، آگاهی‌کاذب و شناخت غیرعلمی و از سوی دیگر استراتژی را مبتنی بر واقع‌گرایی، بی‌طرفی اخلاقی، اصالت‌تثبیت، عقل‌گرایی، آگاهی واقعی و شناخت علمی می‌دانند و بر این اساس، آنها را مقابل یکدیگر قرار می‌دهند، در دستور کار قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: ایدئولوژی، نگرش ایدئولوژیک، استراتژی، تفکر استراتژیک

مقدمه

هرچند نسبت میان مفاهیم ایدئولوژی و استراتژی یا نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک در ادبیات موجود هر دو حوزه مورد توجه دقیق و موشکافانه‌ای قرار نگرفته است و چنانچه به جستجوی مطلبی قابل اتکا و استناد در این زمینه بپردازیم، با خلئی تنوریک در این زمینه مواجه می‌شویم که بی‌پایه بودن هرگونه پیش‌داوری درباره رابطه میان این دو مفهوم را به وضوح نشان می‌دهد؛ اما علی‌رغم چنین خلأ مفهومی و نظری، در محافل عمومی و حتی در بررسی‌های تخصصی اغلب از ناهمخوانی مفهومی ایدئولوژی و استراتژی یا نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک سخن به میان می‌آید و گاه چنان رابطه متناقضی میان آنها تصور می‌شود که اصل ایده ارتباط میان آنها را نیز با تردید مواجه می‌سازد.

برخلاف چنین پیش‌داوری غیرقابل استنادی، در این مقاله تلاش می‌شود با بررسی تاریخ پیدایش و سیر تحول مفهومی ایدئولوژی و استراتژی و با مطالعه ویژگی‌های نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک، نسبت میان این مقولات مورد بررسی مستند و علمی قرار گیرد. برای دستیابی به این هدف، لازم است ابتدا رابطه مفروض و مبتنی بر پیش‌داوری میان این مقولات را به پرسشی فارغ از هرگونه پیش‌داوری تبدیل کرده و با طرح این پرسش اصلی که «چه رابطه‌ای میان ایدئولوژی و استراتژی یا نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک وجود دارد؟» به تحلیل نسبت این مقولات بپردازیم.

برای پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی و تحلیل رابطه میان ایدئولوژی و استراتژی، خواه ناخواه لازم است ابتدا هر یک از مفاهیم مذکور و ویژگی‌های آنها را به صورت مستقل مورد بررسی قرار دهیم و سپس به تحلیل رابطه آنها بپردازیم. بنابراین مقاله حاضر مشتمل بر سه بخش است. در بخش اول در پاسخ به این پرسش فرعی که «مفهوم ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک از چه ویژگی‌هایی برخوردارند؟» به تاریخ پیدایش، سیر تحول مفهومی و ویژگی‌های ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک پرداخته می‌شود. بخش دوم با تمرکز بر پرسش از مفهوم استراتژی و ویژگی‌های تفکر استراتژیک، به تاریخ پیدایش، سیر تحول مفهومی و ویژگی‌های استراتژی و تفکر استراتژیک می‌پردازد و بر اساس یافته‌های این دو بخش، در

بخش سوم، پرسش از چگونگی رابطه میان ایدئولوژی و استراتژی یا نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک در کانون توجه قرار می‌گیرد.

الف. ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک

شاید کمتر مفهومی را بتوان یافت که به اندازه خود مفهوم ایدئولوژی از آنچه «نگرش ایدئولوژیک» خوانده می‌شود، آسیب دیده باشد؛ چرا که گاه چنان معانی و تعاریفی به ایدئولوژی نسبت داده شده و چنان ویژگی‌هایی برای نگرش ایدئولوژیک برشمرده شده است که با معنای واقعی و نخستین این واژه فاصله بسیاری دارد. در واقع خود مفهوم ایدئولوژی اولین قربانی نگرش‌هایی بوده است که با عنوان نگرش ایدئولوژیک از آنها یاد می‌شود. برای اینکه فاصله میان مفهوم واقعی ایدئولوژی و آگاهی‌های کاذبی که به عنوان نگرش ایدئولوژیک به این مفهوم نسبت داده شده‌اند را دریابیم، لازم است خاستگاه‌های تاریخی، سیر تحول مفهومی و ویژگی‌های ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک را مورد بررسی قرار دهیم تا مفهوم واقعی و ویژگی‌های ماهوی آنها را با دقت بیشتری دریابیم:

۱. خاستگاه تاریخی مفهوم ایدئولوژی

هرچند واژه ایدئولوژی^۱ نخستین بار در سال ۱۷۹۶ توسط دستوت دوتراسی^۲ مورد استفاده قرار گرفت (۱) و از آن پس رواج عام یافت، اما همچنان که لارین^۳ نیز معتقد است: «اشتغال ذهن به برخی از مسائلی که در پوشش این مفهوم قرار داشتند، بسیار زودتر آغاز شد و از این لحاظ ایدئولوژی پدیده تازه‌ای در تاریخ بشر نیست» (۲). در واقع آنچه در قالب مفهوم ایدئولوژی امروزه مورد بررسی قرار می‌گیرد صرفاً محدود به پس از پیدایش واژه ایدئولوژی نیست، بلکه «جوهر این اعتقاد پیش از این در نحوه بررسی قدیمی‌تر وجود داشته است؛ آنچه تازه است فقط صورت است» (۳).

1 . Ideology
2 . Destutt de Tracy
3 . Larrain

حتی اگر بررسی‌های قدیمی‌تر از این مفهوم را نیز مورد توجه قرار ندهیم، به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، مفهوم ایدئولوژی برخلاف واژه آن که ابداع دوتراسی بوده، پیشگامان بسیاری دارد که شایان ذکرترین‌شان نوشته‌های فرانسویس بیکن^۱ (۱۶۲۶ - ۱۵۶۱م) است (۴). بیکن در کتاب ارغوان جدید (۵) در سال ۱۶۲۰ معتقد بود ذهن انسان از روزگار باستان اسیر تصورات خطا و نابخردانه‌ای شده است که فهم بشری را در حجابی پنهان کرده‌اند. این تصورات خطا و نابخردانه که حجاب فهم بشری شده بودند را وی «بت‌ها»^۲ نامید و معتقد بود بت‌های قبيله‌ای، بت‌های غار، بت‌های بازار و بت‌های نمایشی که مبتنی بر خرافات و تعصبات هستند عمیقاً در ذهن مردم ریشه دوانده و اربابان و ملاکان فنودال برای حفظ سلطه خود آنها را حفظ می‌کنند (۶). این نظریه بیکن تأثیر بسیاری هم بر مکتب تجربی انگلستان و هابز و لاک و هم بر جنبش روشنگری فرانسه داشت که نهایتاً مفهوم ایدئولوژی را آفرید (۷). با وجود این، مفهوم ایدئولوژی منحصر به آنچه بیکن یا حتی دوتراسی مدنظر داشتند نماند. این مفهوم در سیر تحول تاریخی خود، تعبیر مثبت و منفی بسیاری پیدا کرد؛ به گونه‌ای که امروزه به سختی می‌توان از این نتیجه‌گیری اسفبار اجتناب کرد که تمامی عقاید درباره ایدئولوژی نیز نوعی ایدئولوژی هستند.

۲. تحول مفهوم و کاربردهای ایدئولوژی

واژه ایدئولوژی که توسط دستوت دوتراسی ابداع گردید، به لحاظ لغوی مرکب از دو کلمه یونانی^۳ است که معنای لفظی آنها - همان‌طور که منظور دو تراسی نیز بود - علم ایده‌ها یا علم عقاید است. هدف وی از به کارگیری اصطلاح مذکور این بود که با به کارگیری ایده‌ها به مثابه ابژه‌هایی مستقل از هر نوع معنای متافیزیکی، ریشه‌ها و روابط میان آنها را با روش‌های تجربی مورد مطالعه قرار دهد (۸) تا بدین ترتیب عقاید کاذب را از عقاید حقیقی و راستین تمایز بخشد. بنابراین شکل‌گیری واژه ایدئولوژی در نزد دوتراسی به نوعی ادامه همان طرز تفکری بود که بیکن از طریق آن درصدد به چالش کشیدن تصورات خطا و نابخردانه

1 . Francis Bacon

2 . Idols

3 . Logos,eidos

فئودالیسم بود و همانند وی این منظور را از طریق به کارگیری روش‌های تجربی و عینی دنبال می‌کرد.

در واقع هدف دوتراسی از کاربرد واژه ایدئولوژی این بود که به واسطه آن یک روش‌شناسی علمی برای بازشناسی عقاید و تمیز انواع کاذب و راستین آن ارائه کند. این شیوه کاربرد واژه ایدئولوژی، کاربردی مثبت بود که بر اساس آن نه تنها میان ایدئولوژی و شناخت علمی تضادی وجود نداشت، بلکه اساساً ایدئولوژی به معنی علم عقاید، یکی از شاخه‌های علوم و حتی در نگاه دوتراسی «ملکه تمام علوم بود؛ چون لزوماً مقدم بر کلیه علوم دیگری بود که ضرورتاً از ایده‌ها بهره می‌جستند» (۹)، اما از آنجا که به تعبیر ایگلتون^۱ «مفهوم ایدئولوژی دقیقاً در شرایط ایدئولوژیک پا به عرصه وجود نهاد» (۱۰)، این کاربرد مثبت ایدئولوژی و معنای واقعی آن به زودی به کاربردی منفی و معنایی متفاوت از معنای واقعی مبدل شد.

نخستین کاربرد منفی واژه ایدئولوژی - در فاصله کوتاهی پس از کاربرد مثبت آن - توسط ناپلئون بناپارت رواج یافت. ناپلئون که در آغاز عضو افتخاری انجمن ایدئولوگ‌ها و همراه و حامی دوتراسی و همکارانش در این انجمن بود، به دلیل مخالفت اعضای انجمن با افراط‌گری‌های مستبدانه‌اش، رابطه دشمنی با آنها پیدا کرد و با ایدئولوگ خواندن آنان، به عده‌ای روشنفکر غیرواقع‌بین و خیال‌پرداز متهم‌شان کرد که هدفی جز برپا کردن آشوب سیاسی ندارند (۱۱). بدین ترتیب ایدئولوژی و ایدئولوگ معنایی منفی یافتند و به جای آنکه بر معنای واقعی و ماهیت علمی این واژه تاکید شود، بر معنای غیرواقعی و ماهیت خیال‌پردازانه آن تاکید شد.

این کاربرد منفی واژه ایدئولوژی به دلیل آمیخته شدن با تحولات انقلاب فرانسه و گسترش دامنه‌های این انقلاب به سراسر اروپا، به سرعت گسترش یافت و کاربرد مثبت و منفی واژه ایدئولوژی فراگیر شد، اما تأثیری که تحولات سیاسی فرانسه بر کاربرد منفی واژه مذکور داشت، در قیاس با تأثیر افکار مارکس و انگلس بسیار ناچیز بود. هرچند تلقی مارکس و انگلس از ایدئولوژی را نیز می‌توان ایدئولوژیک تلقی کرد (۱۲)، اما معنایی که در نتیجه کاربرد

واژه ایدئولوژی در اندیشه این افراد رواج یافت، تلقی منفی از ایدئولوژی و ایدئولوگ را بیش از پیش دامن زد.

مارکس و انگلس در ابتدا ایدئولوژی را محصول طبقات اجتماعی می‌دانستند و آن را به «آگاهی کاذب»^۱ تعبیر می‌کردند. این معنا از ایدئولوژی بیانگر این بود که ایدئولوژی عامل تحریف واقعیت است و واقعیت مبارزه طبقاتی را به اندیشه‌های مسلط طبقه حاکم تحریف می‌کند تا مانع از آگاهی طبقه تحت سلطه شود. به اعتقاد مارکس، ایدئولوژی نه تنها بر بی‌لیاقتی و نبود کارایی عملی، بلکه بر توهم و گم کردن واقعیت دلالت داشت. وی این اصطلاح را به منزله برجسبی تحقیرآمیز برای اشاره به هگلیان جوان به کار برد که فیلسوفانه جهان را تفسیر می‌کردند، اما قادر به تغییر آن نبودند؛ بنابراین در اندیشه مارکس، ایدئولوژی یک «پندار» در مقابل «واقعیت» و تحریفی در مقابل علم تلقی می‌شد که با کاربرد آن در نزد دوتراسی کاملاً متفاوت بود (۱۳).

اما این برداشت اولیه مارکس از ایدئولوژی، در میان مارکسیست‌ها و حتی در آثار بعدی وی ادامه نیافت. مارکس در کتاب ایدئولوژی آلمانی، کاربرد منفی و تحقیرآمیز ایدئولوژی را همچنان حفظ کرد، اما چنان معنای گسترده‌ای برای آن در نظر گرفت که تمامی عناصر روبنا را شامل شد و تقریباً معادل با فرهنگ گردید (۱۴). همین تلقی گسترده از مفهوم ایدئولوژی بود که مارکسیست‌های منتقد و اندیشمندان غیرمارکسیست را به واکنش واداشت و بدین ترتیب به تعاریف و کاربردهای دیگر این مفهوم دامن زد.

در واکنش به تلقی مارکس از ایدئولوژی، کارل مانهایم^۲ در کتاب ایدئولوژی و اتوپیا، ایدئولوژی را به «سبک‌های اندیشه»^۳ درباره پدیده‌های اجتماعی تعریف کرد، اما به جای اینکه در همین قالب به مفهوم ایدئولوژی بپردازد، آن را در قالب جامعه‌شناسی شناخت^۴ مورد بررسی قرارداد و بدین ترتیب چنان کاربرد عام و گسترده‌ای به ایدئولوژی بخشید که از یک عقیده جزئی محدود تا یک جهان‌بینی^۵ کامل را دربرگیرد (۱۵).

1 . False Consciousness
 2 . Karl Mannheim
 3 . Styles of thought
 4 . Sociology of Knowledge
 5 . World - view

با وجود اینکه تعاریف و کاربردهای دوتراسی، مارکس و مانهایم تاثیر بسیاری بر دیگر اندیشمندانی گذاشت که به بررسی مفهوم ایدئولوژی و مصداق‌های آن در جوامع مختلف پرداختند، اما تعاریفی که از این مفهوم توسط اندیشمندان مختلف ارائه شده گاه به حدی با تعاریف و کاربردهای مدنظر این افراد متفاوت است که ممکن است با هیچ یک از آنها مطابقت نداشته باشد. با وجود این، در تعاریف و کاربردهای مختلف می‌توان این مفهوم مشترک را یافت که «ایدئولوژی یک نظام فکری است که بر اساس ارزش‌های هر جامعه شکل می‌گیرد و به دنبال هدفی مشترک است».

فردیناند دومون^۱ ایدئولوژی را نظامی از ایده‌ها و قضاوت‌های روشن و سازمان یافته می‌داند که برای توصیف، ینا، استنتاج یا توجیه موقعیت یک گروه یا جامعه به کار می‌رود و اساساً از ارزش‌ها نشأت می‌گیرد و رهنمود دقیقی برای عمل تاریخی این گروه یا جامعه ارائه می‌دهد. (۱۶) این تعریف دومون با تعریف تالکوت پارسونز^۲ که ایدئولوژی را یک نظام اعتقادی می‌داند که اعضای یک جمع در آن اشتراک دارند (۱۷)، با تعریف جان پلامناتز^۳ که آن را نظامی از ایده‌ها یا اعتقادات تلقی می‌کند که گوینده آن را به نحوی از انحاء محدود و مرزبندی شده می‌داند (۱۸) و با نظر ژان می‌نو^۴ که ایدئولوژی را «نظامی مفهومی برای هدف‌های جمعی که به صورت خواست و آرمان مطرح می‌شود» تعریف می‌کند (۱۹)، وجوه اشتراک بسیاری دارد و کاربردهای واحدی را برای این مفهوم در نزد همگی‌شان آشکار می‌سازد که ممکن است باعث مترادف دانستن ایدئولوژی با واژگان مشابه نظیر اندیشه، فلسفه، دکترین و ... شود؛ در حالی که ایدئولوژی با هیچ یک از این واژگان مترادف نیست.

ایدئولوژی را نمی‌توان با اندیشه یکسان دانست؛ زیرا علی‌رغم اینکه اندیشه یکی از عناصر مقوم ایدئولوژی است، اما این استدلال پلامناتز را منطقاً می‌توان پذیرفت که «واژه ایدئولوژی تقریباً همیشه در مقام دلالت به حوزه خاصی از اندیشه به کار می‌رود، نه اندیشه به طور عموم» (۲۰). همچنین ایدئولوژی با فلسفه مترادف نیست؛ زیرا اولاً فلسفه بسیار کلی‌تر از ایدئولوژی است و ثانیاً در حالی که فلسفه با عمل فاصله بسیاری دارد، ایدئولوژی با عمل در

1 . Ferdinand Dumont

2 . Talcott Parsonas

3 . Jahn plamenatz

4 . Jean Meynaud

ارتباط است (۲۱) و در واقع می‌توان آن را «تئوری راهنمای عمل» دانست. شاید به همین دلیل هم باشد که نسبت میان ایدئولوژی و دکترین^۱، نسبتی وثیق‌تر است؛ چنانکه گاه در زبان روزمره واژه ایدئولوژی و دکترین به صورت مترادف به کار می‌رود و مرز مشخص میان آنها وجود ندارد.

ارتباط میان ایدئولوژی و دکترین با تلقی ایدئولوژی به عنوان «دکترین سیاسی» در نزد برخی اندیشمندان مورد توجه قرار گرفت. این طرز تلقی با برداشت فرانسوی از ایدئولوژی طی سال‌های آغازین قرن نوزدهم، به ویژه دهه ۱۸۳۰، ارتباط نزدیکی دارد؛ ولی برداشت آلمانی از ایدئولوژی نیز که با تلقی ایدئولوژی به عنوان آگاهی کاذب در نزد مارکس، کاربردی متفاوت برای این واژه در نظر می‌گرفت، چندان با تعبیر ایدئولوژی به عنوان دکترین سیاسی فاصله ندارد؛ چنانکه لنین ایدئولوژی سوسیالیستی را در معنایی نزدیک با دکترین سیاسی مورد نظر برداشت فرانسوی به کار می‌برد (۲۲) و حتی در میان مارکسیست‌ها افراد بسیاری بر ارتباط این دو واژه تأکید کردند.

از جمله این افراد، آنتونیو گرامشی^۲ بود. گرامشی واژه ایدئولوژی را در معنایی منطبق با دکترین سیاسی به کار گرفت و ارتباط ظریف و پیچیده‌ای میان ایدئولوژی و سلطه برقرار کرد (۲۳). این نحوه کاربرد ایدئولوژی در میان اندیشمندان دیگر نیز طرفداران زیادی پیدا کرد و ایدئولوژی با عمل سیاسی و مفهوم سلطه ارتباط معناداری یافت (۲۴)، اما در این میان افرادی هم بوده‌اند که برای ادغام ایدئولوژی و دکترین سیاسی تلاش کرده‌اند. از جمله این افراد می‌توان به توشار^۳ اشاره کرد. وی معتقد است دکترین را تنها باید برای بیان یک نظام کامل فکری مبتنی بر تحلیل تئوریک مسائل سیاسی به کار برد. او ایدئولوژی را به هر می تشبیه می‌کند که در رأس آن دکترین قرار گرفته، در وسط آن پراکسیس و قاعده آن را شعارها و برداشت‌های عامیانه تشکیل می‌دهد (۲۵).

به هر حال چه ایدئولوژی را با دکترین مترادف دانسته و چه آن را گسترده‌تر و فراگیرتر از آن تلقی کنیم، در اینکه ایدئولوژی یک نظام فکری است که به دنبال هدف خاصی است

1 . doctrine

2 . Antonyue Gramsci

3 . Toschar

نمی‌توان تردید کرد. «ایدئولوژی در این معنا، راهنمای عمل و تعیین بخش به مواضع سیاسی و اجتماعی و اخلاقی آدمی است، نه عینک فریبی بر دیدگاه عقل» (۲۶). این مفهوم و کاربرد از ایدئولوژی، ویژگی‌هایی را برای نگرش ایدئولوژیک ایجاد می‌کند که از طریق آنها می‌توان نسبت میان ایدئولوژی و استراتژی را مورد بررسی دقیق‌تر قرار داد.

۳. ویژگی‌های ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک

بحث درباره ویژگی‌های ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک بدون توجه به مفاهیم و کاربردهای این واژه امکان‌پذیر نیست؛ زیرا میان مفاهیم و کاربردهای آن به اندازه‌ای اختلاف نظر وجود دارد که بدون مشخص کردن یکی از آنها به عنوان مبنای بررسی خود، نمی‌توان سخن از ویژگی‌های ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک به میان آورد. با وجود این، تشخیص مفهوم و کاربرد صحیح یا حداقل قریب به واقع این واژه نیز کار آسانی نیست. هر یک از مفاهیم و کاربردهای مثبت، منفی و عام ایدئولوژی به ویژگی‌های متفاوتی می‌انجامد که به آسانی نمی‌توان محصولات آنها را با هم مقایسه کرد. کاربرد مثبت ایدئولوژی به شکل‌گیری «علم عقاید» می‌انجامد، در حالی که کاربرد منفی آن منتهی به «سلطه» یا یک نظام بسته و فراگیر که مخالف تفکر علمی است می‌شود و کاربرد عام آن دلالت بر هر نوع اصول سیاسی کم و بیش منسجم دارد که محصولی متفاوت از محصول کاربردهای مثبت و منفی دارد (۲۷). بنابراین در چنین شرایطی که پذیرش هر یک از مفاهیم و کاربردهای مذکور دشوار است، بهتر است همانند برخی افراد بر کاربردی خنثی و مبتنی بر نگرشی بی‌طرفانه به ایدئولوژی تمرکز نماییم (۲۸) تا نه تنها ویژگی‌های ماهوی این مفهوم را بهتر بشناسیم، بلکه از هر آنچه به اشتباه به ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک نسبت داده شده است نیز آگاه شویم.

کاربرد خنثی و نگرش بی‌طرفانه به ایدئولوژی بدین معناست که به تعبیر بودون «ایدئولوژی‌ها صرف‌نظر از اینکه حقیقی یا کاذب باشند، مفید هستند» (۲۹). در این مفهوم و کاربرد از ایدئولوژی بر خصایص مثبت یا منفی آن تأکید خاصی نمی‌شود، بلکه به ایدئولوژی به عنوان یکی از وجوه زندگی اجتماعی در میان وجوه دیگر نگریسته می‌شود که لزوماً جذاب‌تر یا مشکل‌آفرین‌تر یا کم‌جذب‌تر و کم‌مسأله‌تر از هیچ کدام آنها نیست (۳۰). بنابراین

ویژگی‌هایی که بر اساس این مفهوم و کاربرد در نظر گرفته می‌شود نیز ویژگی‌هایی است که با سرشت ذاتی ایدئولوژی، فارغ از هرگونه معنای مثبت و منفی، سر و کار دارد. بر اساس این نگرش می‌توان ویژگی‌های زیر را برای ایدئولوژی برشمرد:

۱) ساخت منطقی و منسجم: ایدئولوژی در هر مفهوم و کاربرد، نظامی منسجم و منطقی از تفکر است و به همین دلیل می‌تواند کاربردهای مثبت یا منفی داشته باشد. وضوح، انسجام و همسازی درونی را می‌توان مهمترین ویژگی و وجه ممیزه ایدئولوژی از مفاهیم دیگر دانست: «حتی اگر اندیشه‌ها و اعتقاداتی که یک ایدئولوژی را تشکیل می‌دهند بر یک یا چند اصل نادرست استوار باشند، رابطه بین آنها هنوز دست‌کم در ذهن معتقدان به آن، منطقی و دارای انسجام درونی است» (۳۱). در واقع ایدئولوژی نظام منسجمی از ایده‌ها و باورها است که بیانگر طرز تلقی انسان در قبال جامعه است و او را به شیوه‌ای از رفتار سوق می‌دهد که بیانگر اعتقادات و طرز تفکر اوست (۳۲). بنابراین زمانی می‌توان از ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک سخن به میان آورد که چنین انسجام و ساخت منطقی‌ای وجود داشته باشد. این ویژگی باعث می‌شود بتوانیم ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک را از دیگر مقولات متمایز کرده و آنرا در هر سطحی و با هر پسوندی به کار بگیریم.

۲) ارتباط میان هست و باید: ایدئولوژی فقط نظام منسجمی از تفکر، بدون جهت‌گیری نیست، بلکه از این انسجام و ساخت منطقی برای تبیین وضع موجود و ترسیم وضع مطلوب بهره می‌گیرد. به عبارت دیگر ایدئولوژی در هر مفهوم و کاربردش همواره میان آنچه هست و آنچه باید باشد ارتباط برقرار می‌کند. بنابراین در ایدئولوژی هم رابطه‌ای واقعی وجود دارد و هم رابطه‌ای خیالی و آرمانی که بر اساس چگونگی ترکیب آنها، جهت‌گیری واقع‌گرایانه یا آرمان‌گرایانه ایدئولوژی شکل می‌گیرد. اما آن‌گونه که آلتروسو نیز معتقد است، در ایدئولوژی اغلب «رابطه واقعی به ناگزیر خرج رابطه خیالی می‌شود» (۳۳).

۳) هویت‌سازی: از آنجا که ایدئولوژی‌ها، نظام‌های منسجمی از تفکر هستند، مرزهای مشخص و آشکاری برای پیروان خود ترسیم می‌کنند و بدین ترتیب ایدئولوژی‌ها فراهم‌کننده یک وسیله هویت در جهان برای پیروان خود تلقی می‌شوند و به او اجازه می‌دهند جایگاه خود را در میان دیگران بیابد:

ایدئولوژی به وجود آورنده پدیده‌ای جمعی به نام «ما» است، بدین ترتیب که ایدئولوژی مردم را به گردهمایی در یک مجمع می‌خواند، یعنی جایی که افراد می‌توانند همدیگر را بشناسند و به آنها روحیه و احساسی قوی و استوار ارایه دهد. در اینجا «ما» می‌تواند یک طبقه اجتماعی، یک حزب سیاسی، یک ملت یا یک نهضت اجتماعی و ... باشد. ما در ایدئولوژی غالباً آنچنان ساده و مشخص شده است که افراد می‌توانند با آن یا آنچه ارایه می‌دهد وحدت یابند و آن حالات اضطرابی و تهاجمی درونی را تحمل نمایند (۳۴).

۴) پیوند با عمل سیاسی: هرچند ایدئولوژی نیز مانند فلسفه و فرهنگ از جنس اندیشه و آگاهی است، اما تفاوتش با آنها در این است که با عمل سیاسی پیوند دارد و در واقع تئوری راهنمای عمل سیاسی است. ایدئولوژی «حالتی از آگاهی است که با عمل سیاسی پیوند دارد» (۳۵)؛ حالتی که انسان را به عمل ترغیب می‌کند یا حداقل با ارایه هدف‌ها و وسایل، به افراد امکان می‌دهد که به عمل سیاسی دست بزنند. بنابراین با قدرت و سلطه ارتباط تنگاتنگی دارد؛ چنانکه در نزد برخی افراد، ایدئولوژی فرایندی است که به واسطه آن، معنا در خدمت قدرت قرار می‌گیرد (۳۶).

این ویژگی‌های کلی و ماهوی را در هر مفهوم و کاربردی از ایدئولوژی می‌توان یافت. در واقع به واسطه این ویژگی‌های ماهوی می‌توان میان ایدئولوژی و مفاهیم دیگر تمایز قایل شد، اما اگر سخن از انواع ایدئولوژی و تقسیم‌بندی‌های درونی آن باشد، بر این ویژگی‌های کلی، به تناسب مفهوم و کاربرد مورد نظر، باید ویژگی‌های دیگری را نیز افزود که چون در این مقاله به دنبال سنجش نسبت مفهوم عام ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک با مفهوم عام استراتژی و نگرش استراتژیک هستیم، پرداختن به ویژگی‌های هر یک از کاربردها و مفاهیم ایدئولوژی ضرورتی ندارد. اما برای پرداختن به این رابطه لازم است مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک را نیز به اجمال مورد بازشناسی قرار دهیم.

ب. استراتژی و تفکر استراتژیک

همانند مفهوم ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک، مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک نیز از پیشینه و سیر تحول مفهومی پیچیده‌ای برخوردار بوده است که بدون پرداختن بدان نمی‌توان ویژگی‌های استراتژی و تفکر استراتژیک را مورد بازشناسی قرار داد. بنابراین در این بخش نیز ابتدا به بررسی پیشینه و نحوه پیدایش مفهوم استراتژی و سیر تکوین مفهوم و کاربردهای آن می‌پردازیم و سپس بر این اساس ویژگی‌های استراتژی و تفکر استراتژیک را بررسی می‌کنیم تا زمینه برای نسبت‌سنجی مفهومی ایدئولوژی و استراتژی فراهم شود.

۱. پیشینه تاریخی مفهوم استراتژی

واژه استراتژی به طور غیرمستقیم برگرفته از لغت یونانی استراتژوس^۱ به معنای فرماندهی و لغات هم خانواده آن نظیر استراتژم^۲ به معنای تدبیر یا عمل فرمانده و استراتوس^۳ به معنای ارتش است. معادل یونانی کلمه استراتژی احتمالاً واژه استراتژیک ایستمه^۴ به معنای دانش ژنرال (فرمانده) یا استراتگون سوفیا^۵ به معنای حکمت فرماندهی است (۳۷). بنابراین ریشه لغوی استراتژی، یونانی است و استراتژوس در واقع لقب رهبران ارتش یونان بوده است (۳۸). با این حال به واسطه اینکه واژه استراتژی ریشه یونانی دارد و در دوران یونان باستان به معنی رهبری ارتش به کار برده می‌شد، نمی‌توان گفت اندیشه و عمل استراتژی به ویژه به معنای امروزی آن نیز ریشه یونانی دارد.

در همان دورانی که در یونان باستان واژه استراتژی به معنای هنر فرماندهی ارتش رواج داشت، در ایران و چین باستان نیز استراتژیست‌ها و متفکران برجسته‌ای در زمینه استراتژی وجود داشت (۳۹). با وجود این، واژه استراتژی به مفهومی که امروزه کاربرد دارد، ریشه در یونان باستان و حتی در ایران و چین باستان ندارد، بلکه فقط از قرن هجدهم به بعد است که می‌توان به طور نسبتاً مشخص کاربرد مفهوم استراتژی و مباحث مربوط به آن را مشاهده کرد. در واقع کاربرد مفهوم استراتژی نتیجه بهره‌گیری علمی از تجربیات فرماندهان نظامی در

1 . Strategos
2 . Stratagem
3 . Stratous
4 . Strategic Episteme
5 . Strategon sophia

جنگ‌های قرن هجدهم میلادی بود که نخستین بار توسط هنری لوید^۱ در مقدمه‌ای بر کتاب «تاریخ جنگ هفت ساله» در قالب تدوین اصول و مفاهیم مربوط به استراتژی نظامی نمود یافت (۴۰).

البته این مفهوم از استراتژی هنوز هم در نزد برخی استراتژیست‌ها به عنوان مفهوم واقعی استراتژی تلقی می‌شود، اما از آن زمان تاکنون مفهوم استراتژی تحولات بسیاری را پشت سر گذاشته و کاربردهایی یافته است که بسیار متفاوت از کاربرد آن در معنای اصول راهنمای جنگ یا هنر فرماندهی و راهبری نظامی است که لازم است به صورت اجمالی به آن پرداخته شود.

۲. تحول مفهوم و کاربردهای استراتژی

پس از هنری لوید تا مدت‌ها مفهوم استراتژی در همان قالب نظامی و به معنای «هنر جنگ» به کار برده می‌شد و متمرکز بر نحوه به‌کارگیری نیروهای مسلح در صحنه درگیری یا به عبارت دیگر «هنر جنگیدن» بود، اما پس از اینکه این مفهوم استراتژی توسط کارل فون کلازویتس^۲ در کتاب «درباره جنگ» (۴۱) به معنای تاکتیک به کار برده شد و استفاده از نیروی نظامی برای دستیابی به هدف جنگ به استراتژی تعبیر شد، فصل جدیدی در سیر تحول مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک گشوده شد که معنای استراتژی را از کاربرد نظامی آن فراتر برد.

کلازویتس با تأکید بر این نکته که «جنگ ادامه سیاست است، اما با ابزاری دیگر» (۴۲)، جنگ را به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به هدف سیاسی تعبیر کرد و بدین ترتیب میان هدف و وسیله ارتباط برقرار کرد، اما ارتباط میان هدف و وسیله در مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک از آن پس دیگر محدود به حوزه نظامی و رابطه جنگ و سیاست یا ژنرال و سیاستمدار باقی نماند. نخستین تحولی که در مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک پس از کلازویتس بروز یافت، استراتژی را از حوزه نظامی به دیگر ابعاد غیرنظامی، از جمله ابعاد سیاسی و اقتصادی نیز سرایت داد. به عبارت دیگر اگر تا زمان کلازویتس استراتژی وسیله‌ای

1 . Henry Louied

2 . Karl von Clausewitz

برای دستیابی به اهداف جنگ بود که توسط سیاستمداران تعیین می‌شد، پس از آن در حوزه سیاست، اقتصاد و ... نیز استراتژی و تفکر استراتژیک کاربرد یافت و به جای آنکه به کارگیری نیرو و تجهیزات نظامی برای دستیابی به هدف جنگ مورد توجه قرار گیرد، دامنه استراتژی و تفکر استراتژیک به خارج از صحنه جنگ و به ابعاد غیرنظامی نیز کشیده شد تا از همه آنها برای پیشبرد هدف نظامی و پیروزی در جنگ بهره گرفته شود (۴۳).

تحول مفهوم استراتژی تا این مرحله، تحولی در قالب هنر فرماندهی نظامی بود؛ با این تفاوت که در مرحله اول، هنر فرماندهی نظامی مختص میدان نبرد بود، اما در مرحله دوم (پس از کلازویتس) این هنر فرماندهی نظامی فراتر از میدان نبرد و فراتر از صحنه جنگ و بعد نظامی تعریف شد و جنبه‌ای مدیریتی یافت که به کارگیری تمام امکانات نظامی، سیاسی، اقتصادی و ... برای پیروزی در جنگ را ایجاد می‌کرد. در حالی که در مرحله سوم تحول مفهوم استراتژی، اساساً استراتژی از قالب نظامی و دوران جنگ فراتر رفت و به وسیله‌ای برای تامین و حفظ صلح تبدیل شد. بدین ترتیب در واقع هم هدف و هم وسیله دستیابی به هدف متحول شد تا استراتژی گستره‌ای فراگیر و مفهومی جامع بیابد و به جای آنکه در قالب استراتژی نظامی، سیاسی و ... تعریف و تحدید شود، در قالب استراتژی کلان^۱ و در گستره ملی مطرح گردد (۴۴).

البته این تحولات مفهومی «استراتژی» را نباید با تحول در مفهوم «استراتژی نظامی» اشتباه گرفت؛ زیرا همان‌طور که مفهوم کلی استراتژی در این فرایند دستخوش تحولات مفهومی و کاربردی مذکور شد، مفهوم استراتژی نظامی نیز تحولات عدیده‌ای را پشت سر گذاشت و از زمان به کارگیری شیوه‌های سنتی درگیری تا زمان به کارگیری شیوه‌های نوین و متناسب با عصر جنگ‌افزارهای هسته‌ای، در مفهوم استراتژی نظامی نیز تحولات مفهومی و کاربردی گسترده‌ای ایجاد شد (۴۵). در واقع تکامل تفکر استراتژیک در قالب اندیشه نظامی را می‌توان به «تکامل عرضی» مفهوم استراتژی تعبیر کرد و تکامل تفکر استراتژیک از قالب نظامی به قالب غیرنظامی را می‌توان «تکامل طولی» این مفهوم دانست. اما به هر حال در هر دو نوع تکامل

طولی و عرضی شاهد تحول مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک بوده‌ایم و این تحول مفهومی و کاربردی صرفاً محدود به یکی از مراحل مذکور نبوده است.

شکل‌گیری مفهوم «استراتژی کلان» که بیانگر به کارگیری تمامی امکانات یک ملت برای پیشبرد اهداف ملی در تمامی شرایط جنگ و صلح است، نگرشی جامع در چارچوب مرزهای ملی تلقی می‌شود و ارتباط میان هدف و وسیله را در ابعاد مختلف برقرار می‌سازد، اما این «هنر هدایت جامع قدرت برای دستیابی به اهداف» (۴۶) در مقابل نگرش‌های منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی به استراتژی، نمی‌تواند جامع و حتی کلان تلقی شود. در واقع مرحله‌نهایی تحول مفهوم و کاربرد استراتژی متأثر از گرایش‌های فراملی و مبتنی بر همکاری دولت - ملت‌ها در گستره‌های منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی است که در برخی حوزه‌ها به صورت محدود شکل گرفته است. این مفهوم و کاربرد از استراتژی را می‌توان در قالب تعبیر «مهندسی جهانی» مورد بررسی قرار داد که بیانگر طرحی مدون برای جهت‌دهی به مجموعه‌ای از تصمیمات در گستره فراملی است (۴۷) و ارتباط میان هدف و وسیله را در فراتر از مرزهای ملی برقرار می‌کند.

به هر حال مفاهیم و کاربردهای استراتژی نیز همانند مفاهیم و کاربردهای ایدئولوژی متفاوت و متنوع بوده است و این تفاوت و تنوع برای سنجش نسبت میان مفاهیم ایدئولوژی و استراتژی دشواری‌هایی ایجاد می‌کند، اما اگر همانند مفهوم ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک برای مفهوم استراتژی و تفکر استراتژیک نیز ویژگی‌هایی که جنبه ماهوی دارد و در تمامی این مفاهیم و کاربردها مشترک است مورد توجه قرار گیرد، نه تنها درک بهتر و دقیق‌تری از استراتژی و تفکر استراتژیک می‌یابیم، بلکه با دقت و صراحت بیشتری می‌توان برای سنجش میزان و چگونگی ارتباط میان نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک نیز اقدام کرد.

۳. ویژگی‌های استراتژی و تفکر استراتژیک

علی‌رغم تنوع مفاهیم و کاربردهای استراتژی از هنر جنگ تا مهندسی جهانی، به دلیل ویژگی‌های مشترکی که میان تمامی این مفاهیم و کاربردها وجود دارد می‌توان گفت استراتژی و تفکر استراتژیک از یک سری ویژگی‌ها برخوردار است که در هر سطح و با هر پسوندی که آن را به کار بگیریم از آنها فاصله نمی‌گیرد. این ویژگی‌ها در واقع ویژگی‌های ماهوی استراتژی و تفکر استراتژیک هستند که آنها را می‌توان چنین برشمرد:

(۱) جامع‌نگری: استراتژی را برخی یک فن و هنر (۴۸)، برخی یک علم یا ترکیبی از علم، فن و هنر (۴۹)، برخی یک برنامه (۵۰) و حتی عده‌ای یک انتخاب (۵۱) تلقی می‌کنند، اما هر یک از این مقولات را که به استراتژی نسبت دهیم نمی‌توان یک ویژگی اساسی آن را نادیده گرفت؛ استراتژی یک تفکر بر اساس نوعی نظام کلی به جای اجزای جداگانه است که میان اهداف^۱، روش‌ها^۲ و منابع^۳ ارتباط برقرار می‌کند (۵۲). در واقع تفکر استراتژیک تفکر جامعی است که با کلیت مسائلی که به تحقق هدف می‌انجامد سر و کار دارد و تمامی اجزای جدا از هم را در یک فرایند کلی با یکدیگر مرتبط می‌سازد.

(۲) برنامه‌ریزی برای دستیابی به وضع مطلوب: تفکر استراتژیک تفکری رو به آینده است و همواره برنامه‌ریزی برای تغییر از وضع موجود به وضع مطلوب را مورد توجه قرار می‌دهد. به عبارت دیگر موضوع استراتژی در واقع چیزی نیست جز «تعیین سیر کلی حرکت از وضعیت موجود تا وضعیت مطلوب یا هدف‌نهایی» (۵۳). البته از آنجا که استراتژی با برنامه‌ریزی دقیق زمانی سر و کار دارد، در تفکر استراتژیک، فاصله وضع موجود و وضع مطلوب از طریق اولویت‌بندی و تمرکز بر فرایند تصمیم‌گیری مرحله‌ای پیموده می‌شود، اما به هر حال از استراتژی در هر سطحی انتظار می‌رود پس از اجرای کامل به وضعیتی متفاوت از وضعیت پیشین برسد و جایگاه جامعه مورد نظر را از یک وضعیت مشخص قبلی به یک وضعیت مشخص دیگر برساند.

(۳) ایجاد انسجام از طریق تمایزگذاری: استراتژی یک طرح منسجم و هدف‌دار است و تفکر استراتژیک نیز تفکری منظم و منسجم است، اما این انسجام و نظم چگونه حاصل می‌شود؟ برای ایجاد انسجام و نظم یا باید بر یکپارچگی درونی تاکید کرد یا بر تمایزگذاری با محیط بیرونی و زمانی که این یکپارچگی درونی و تمایزگذاری بیرونی در کنار یکدیگر به کار گرفته شوند، انسجام استراتژی بیشتر نمود می‌یابد. شاید به همین دلیل است که در هر استراتژی همیشه حداقل دو طرف رقیب حضور دارند. در واقع هیچ استراتژیستی بدون تمایزگذاری با محیط بیرونی نمی‌تواند به انسجام درونی دست یابد. به همین دلیل است که

1 . ends
2 . ways
3 . means

تهدید آفرینی و رقیب تراشی نه تنها در مرحله طراحی استراتژی و برآورد استراتژیک، بلکه در سراسر مراحل اجرای آن نیز حاکم می‌شود (۵۴).

۴) ارتباط میان عمل و نظر: استراتژی در هر معنا و مفهومی حلقه ارتباط میان عرصه عملی و عرصه نظری است. یک استراتژیست که بر اساس تفکر استراتژیک تصمیم‌گیری می‌کند، همواره میان دو حوزه نظری و عملی یا به عبارت دیگر میان اهداف و وسایل ارتباط برقرار می‌کند. این گونه افراد نه مانند عالمان سیاسی صرفاً دارای نگرش‌های تئوریک و نه مانند عاملان سیاسی صرفاً دارای گرایش‌های پراگماتیک هستند، بلکه گروه سومی هستند که توان و هنر آن را دارند که:

اولاً به تحلیلی عالمانه و روشمند از پدیده‌های سیاسی در عرصه عمل برسند.

ثانیاً منطق حاکم بر تحولات را کشف و درک نمایند.

ثالثاً تصویری (تصاویری) از آینده معادلات سیاسی ارایه نمایند (سناریوسازی)

رابعاً متناسب با امکانات و شرایط، تجویزهای لازم برای نیل به اهداف مصوب را عرضه بدارند (۵۵).

بر این اساس ارتباط میان ایدئولوژی که با هدف و هدف‌گذاری در ارتباط است و یکی از مهمترین مراحل و ابعاد برنامه‌ریزی استراتژیک و ملی است (۵۶) و استراتژی که با چگونگی دستیابی به اهداف مرتبط است، به وضوح آشکار می‌شود؛ چرا که در تفکر استراتژیک دو مقوله کلی وجود دارد که «یکی در حوزه بایدها و نبایدهاست و دیگری در حوزه چگونگی‌ها. در حوزه بایدها و نبایدها، مأموریت، چشم‌انداز و هدف ترسیم می‌شود و در حوزه چگونگی، راه رسیدن به بایدها تبیین می‌گردد» (۵۷) که بایدها و نبایدها در حوزه ایدئولوژی و چگونگی‌ها در حوزه استراتژی است. اما برای اینکه نسبت میان این دو مقوله آشکارتر شود لازم است به برخی شبهات و انتقادات در این حوزه نیز اشاره شود.

ج. نسبت‌سنجی نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک

در اینکه ایدئولوژی از جنس باید و نباید و استراتژی از جنس چگونگی است بحثی وجود ندارد، اما استنباطی که از این ویژگی‌ها می‌شود گاهی رابطه میان نگرش ایدئولوژیک و تفکر

استراتژیک را به گونه‌ای تعریف می‌کند که در نتیجه آن، نسبت میان ایدئولوژی به عنوان «هدف» و استراتژی به عنوان «وسیله دستیابی به هدف» فراموش می‌شود؛ زیرا بحث از چگونگی که در بطن استراتژی نهفته است منطقاً نمی‌تواند از باید و نباید جدا باشد. به عبارت دیگر اگر ایدئولوژی باید و نباید است، استراتژی چگونه باید بودن و چگونه نباید بودن را مجسم می‌سازد. بنابراین هم در ایدئولوژی اندیشه تغییر وجود دارد و هم در استراتژی، اما تفاوت آنها در اینجاست که ایدئولوژی ایده تغییر است، ولی استراتژی برنامه‌ریزی برای آن. این گونه استنباط و نتیجه‌گیری وقتی پشتوانه منطقی‌تری می‌یابد که رابطه میان ایدئولوژی و آرمان‌گرایی از یکسو و استراتژی و واقع‌گرایی از سوی دیگر، ایدئولوژی و اخلاق‌گرایی و استراتژی و بی‌طرفی اخلاقی، ایدئولوژی و تغییر و استراتژی و تثبیت، ایدئولوژی و احساس‌گرایی و استراتژی و عقل‌گرایی، ایدئولوژی و آگاهی کاذب و استراتژی و آگاهی واقعی و بالاخره ایدئولوژی و شناخت غیرعلمی و استراتژی و شناخت علمی مورد نقد و بررسی قرار گیرد. در واقع برای اینکه نسبت میان ایدئولوژی و استراتژی یا نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک بر مبنای رابطه هدف و وسیله روشن شود لازم است به بررسی درستی یا نادرستی این گونه رابطه متصور میان مقولات مذکور پردازیم.

۱. ایدئولوژی و آرمان‌گرایی، استراتژی و واقع‌گرایی

اعتقاد به اینکه نافذترین فرضیات بنیادی استراتژی آنهایی هستند که به نحوی با واقع‌گرایی در ارتباط هستند (۵۸) و در مقابل، اعتقاد به اینکه ایدئولوژی مجموعه‌ای از اندیشه‌ها است که انسان به واسطه آن هدف خود را حفظ و اصلاح می‌کند یا از آن برای بازسازی نظم اجتماعی مطلوب بهره می‌گیرد (۵۹)، به این استنباط دامن می‌زند که میان ایدئولوژی که از جنس آرمان‌گرایی است و استراتژی که از جنس واقع‌گرایی است نه تنها هیچ ارتباطی وجود ندارد، بلکه اساساً با یکدیگر در تعارض هستند. چنین استنباطی در نگاه اول استنباطی منطقی و مستدل است، اما به شرط اینکه در حد تئوری باقی بماند؛ زیرا همچنان که هیچ فرد واقع‌گرایی در عرصه عمل بدون تعیین هدف نمی‌تواند به تدوین استراتژی اقدام کند، هیچ فرد آرمان‌گرایی هم بدون استراتژی نمی‌تواند به اهداف ترسیم شده خود دست یابد. بنابراین

هرچند به ظاهر جمع میان هدف و وسیله یا آرمان و واقعیت کار دشواری به نظر می‌رسد، اما اساساً همان‌طور که بدون داشتن هدف نمی‌توان از وسایل دستیابی به آن سخن گفت، سخن گفتن از وسیله، بدون انتخاب هدف هم امکان‌پذیر نیست.

برخی بازنمایش‌هایی که در دیدگاه‌های واقع‌گرایی از یکسو و آرمان‌گرایی از سوی دیگر صورت گرفته و این دو نحله فکری را به هم نزدیک‌تر ساخته نیز ریشه در همین عدم امکان جدایی آرمان و واقعیت یا به عبارت دیگر هدف و وسیله دارد. حتی واقع‌گرایان افراطی نیز نمی‌توانند این واقعیت را انکار کنند که برای پیشبرد برنامه‌های خود از ارزشی‌ترین مفاهیم نظیر منافع ملی، امنیت ملی و ... استفاده می‌کنند و از سوی دیگر آرمان‌گرایان نیز نمی‌توانند از به کارگیری برنامه‌ریزی‌های دقیق برای تحقق آرمان‌های خود اجتناب نمایند.

۲. ایدئولوژی و اخلاق‌گرایی، استراتژی و بی‌طرفی اخلاقی

ممکن است از اعتقاد به این باور که هیچ ایدئولوژی‌ای فارغ از ملاحظات اخلاقی نیست و در عوض هیچ استراتژی‌ای با ملاحظات اخلاقی سر و کار ندارد، این گونه استنباط شود که بنابراین میان نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک هیچ نسبتی وجود ندارد، اما آیا واقعاً باور مذکور آنقدر منطقی است که بدون چون و چرا آن را بپذیریم؟

طبعاً هر ذهن نقاد یا حتی منصفی در پذیرش بدون چون و چرای این باور تردید می‌کند؛ چرا که هرچند استراتژیست‌ها به تبع تخصص حرفه‌ای خود با علم اخلاق سر و کاری ندارند، اما نه هیچ استراتژی‌ای فارغ از ملاحظات اخلاقی و ارزش‌های جامعه خود است و نه حتی استراتژیست‌ها می‌توانند چنین خصلتی داشته باشند. در واقع پذیرش این نکته که هر استراتژی بر اساس ارزش‌ها و هنجارها و اهداف جامعه مورد نظر تدوین می‌شود و خواه ناخواه ملاحظات اخلاقی آن جامعه در استراتژی مذکور لحاظ می‌شود و نیز پذیرش این نکته که «حساسیت استراتژیست‌ها به عنوان یک طبقه نسبت به مسائل اخلاقی در حد حساسیت دیگر گروه‌های علمی و روشنفکران است» (۶۰) واقعیت‌هایی غیرقابل انکار هستند.

همچنین برخلاف باور مذکور، تقریباً بدون استثنا، استراتژیست‌ها در اینکه صلح و امنیت اهدافی مطلوب هستند اتفاق نظر دارند و حتی اغلب تئوری‌هایی که توسط آنان ارائه شده

برای رسیدن به دنیایی صلح‌آمیز و امن و جلوگیری از جنگ و خشونت بوده است. مثلاً تئوری بازدارندگی نظریه‌ای است که بر اساس آن می‌توان با تهدید دشمنان بالقوه مقابله کرد یا از ایده‌هایی چون خلع سلاح، کنترل تسلیحات، جنگ محدود، مدیریت بحران و ... می‌توان برای بالا بردن سطح صلح و امنیت و حل و فصل بدون خشونت بحران‌های بین‌المللی استفاده کرد. (۶۱). به عبارت دیگر برخلاف دیدگاهی که میان استراتژی و بی‌طرفی اخلاقی رابطه مستقیم تصور می‌کند و به همین دلیل آن را با اخلاق‌گرایی ایدئولوژی و نگرش ایدئولوژیک معارض می‌داند، می‌توان این باور مخالف را پذیرفت که:

در پس اکثر سیاست‌های استراتژیک، مواضع اخلاقی خاصی وجود دارد که در پاسخ به این سؤال شکل گرفته است که آیا کشتن یا مصلوم کردن جنگجویان و یا غیرمبارزان درست است؟ و در چه شرایطی مجاز است؟ اگر در شرایط بخصوصی، تحلیل‌گران استراتژیک برای قبول خطر جنگ آماده هستند، نه به این معنی است که حساسیتی در قبال ملاحظات اخلاقی ندارند، بلکه به این مفهوم است که ارزش‌های اخلاقی چنان مقام والایی دارند که در دفاع از آنها باید حتی به خطر بروز جنگ تن داد (۶۲).

۳. ایدئولوژی و تغییر، استراتژی و تثبیت

همچون باورهای مذکور، باور به اینکه ایدئولوژی به دنبال تغییر وضع موجود است، اما استراتژی به حفظ وضع موجود می‌اندیشد، یا به عبارت دیگر باور به اینکه «ایدئولوژی اصالتاً تئوری انقلاب و تأسیس است و چندان به کار دوران استقرار نمی‌آید» (۶۳) نیز نه تنها زمینه جدایی نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک را از یکدیگر فراهم نمی‌آورد، بلکه بیش از پیش به این باور دامن می‌زند که ایدئولوژی و استراتژی مکمل یکدیگر هستند. در واقع در اینکه ایدئولوژی با تغییر وضع موجود در ارتباط است و اساساً تئوری تغییر است نمی‌توان تردید کرد. ماهیت ایدئولوژی این است که به دنبال کشف حقیقت است و ایجاد حرکت و تغییر می‌کند و به همین دلیل اگر هر ایدئولوژی‌ای به انقلاب ختم نشود، هیچ انقلابی بدون

ایدئولوژی خلق نمی‌شود، اما حال که ایدئولوژی تئوری انقلاب و تأسیس است، پس از انقلاب یا به عبارت دیگر پس از تغییر و تأسیس چگونه باید جامعه را مدیریت کرد؟
طبعاً همیشه نمی‌توان در انقلاب بود و انقلاب دائمی و مستمر داشت؛ زیرا این خود به هرج و مرج و ناامنی می‌انجامد. بنابراین پس از هر تغییر و تأسیسی لازم است استقرار و تثبیتی صورت گیرد و آنچه زمینه را برای این استقرار و تثبیت فراهم می‌کند چیزی جز استراتژی نیست، اما این استراتژی نه در مقابل ایدئولوژی، بلکه مکمل آن است و وضع پس از تغییر را بر اساس آموزه‌های ایدئولوژیک، تثبیت و مستقر می‌کند. بدین ترتیب نه تنها جوامع ایدئولوژیک و انقلابی بی‌نیاز از استراتژی و تفکر استراتژیک نیستند، بلکه بیش از دیگر جوامع به آن نیازمند هستند.

۴. ایدئولوژی و احساس‌گرایی، استراتژی و عقل‌گرایی

گاهی استراتژیست‌ها را به اتکای بیش از حد بر عقلانیت متهم می‌کنند (۶۴) و در مقابل، گشودن باب ایدئولوژی را به منزله بستن باب تفکر می‌دانند (۶۵). علت چنین موضع‌گیری‌ای این است که «استراتژی و تفکر استراتژیک با انتخاب عقلایی و تصمیم‌گیری منطقی سر و کار دارد» (۶۶)، در حالی که «ایدئولوژی تأکید اکیدی بر عشق و عاطفه و نفرت دارد» (۶۷) و نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک را بر اساس این مفروضات نمی‌توان در کنار هم قرار داد، بلکه قاعدتاً باید در تعارض با یکدیگر تصورشان کرد.

چنین باوری که میان منتقدان هر دو حوزه ایدئولوژی و استراتژی وجود دارد نیز باوری نادرست است؛ زیرا همچنان که نمی‌توان ایدئولوژی را برخاسته از احساس و عشق و عاطفه و نفرت صرف دانست، در جهان واقعی تصمیمات استراتژیک نیز با حجم انبوهی از تأثیرات غیرمنطقی مواجه هستیم که ناشی از ناخودآگاهی عاطفی افراد هستند (۶۸). در واقع برخلاف تلقی مذکور، می‌توان عقلانیت را فرایندی تحلیلی از رابطه میان هدف و وسیله دانست و به جای آنکه انگیزه‌های روانی و احساسی را در برابر انتخاب عقلایی و تصمیم‌گیری منطقی قرار داد، بر این باور تأکید نمود که «عقلانیت، انتخاب راه‌حلی عملی بر اساس موقعیت ارزشی یک

فرد است» (۶۹) بدین ترتیب نه تنها میان ایدئولوژی و استراتژی و احساس‌گرایی و عقل‌گرایی تعارضی وجود ندارد، بلکه اساساً رابطه‌ای مکمل میان آنها برقرار می‌شود.

۵. ایدئولوژی و آگاهی کاذب، استراتژی و آگاهی واقعی

همچنان که در بررسی مفاهیم و کاربردهای ایدئولوژی گفته شد، در کاربرد منفی ایدئولوژی آن را به معنی آگاهی کاذب تلقی می‌کنند. بر اساس این طرز تلقی: «ایدئولوژی یک آموزه یا حکمت و فعالیت نظری است که به غلط ایده‌ها را خودگردان و ثمربخش می‌انگارد و در درک شرایط و خصوصیات واقعی حیات اجتماعی - تاریخی ناکام می‌ماند» (۷۰). بر این اساس، ایدئولوژی یک پندار کاذب و معرفت فریبنده است که در تقابل با واقعیت و معرفت حقیقی قرار می‌گیرد، در حالی که در استراتژی و تفکر استراتژیک اساساً بر ارزیابی واقعی شرایط و خصوصیات حیات اجتماعی - سیاسی تأکید می‌شود و بر آورد استراتژیک بر اساس واقعیت‌های موجود اساساً یکی از مهمترین مراحل تدوین استراتژی است (۷۱). بدین ترتیب چنین استنباط می‌شود که میان ایدئولوژی با این خصیصه و استراتژی که مبتنی بر آگاهی واقعی شکل می‌گیرد نیز تعارض وجود دارد.

در بررسی میزان صحت این استنباط نباید فراموش کرد که کاربرد منفی ایدئولوژی به معنی آگاهی کاذب و معرفت فریبنده است و همان‌طور که پیش از این نیز نشان داده شد، این کاربرد از مفهوم ایدئولوژی در واقع تحریف معنای واقعی آن بوده است. ایدئولوژی در معنای واقعی نه تنها آگاهی کاذب نیست، بلکه نظامی از تفکر منطقی است که بر اساس ارزش‌های جامعه شکل می‌گیرد و اگر هم تحریفی در آن رخ می‌دهد نه در مرحله شکل‌گیری، بلکه در مرحله اجرا است که به دلیل رابطه تنگاتنگی که با عمل سیاسی پیدا می‌کند، با سلطه سیاسی و به تبع آن با تحریف مواجه می‌شود. در عین حال در دستیابی تفکر استراتژیک به معرفت حقیقی نیز نباید راه غلو را پیمود؛ زیرا واقعیت تحولات استراتژیک نشان داده است که نه تنها بسیاری از انتخاب‌های استراتژیک در عمل درست از آب درنیامده‌اند، بلکه اساساً در این حوزه نیز به دلیل همان رابطه سلطه که باعث تحریف ایدئولوژی می‌شود، زمینه‌های تحریف واقعیت وجود دارد (۷۲).

۶. ایدئولوژی و شناخت غیرعلمی، استراتژی و شناخت علمی

یکی دیگر از مفروضاتی که میان ایدئولوژی و استراتژی رابطه‌ای متعارض در نظر می‌گیرد، معطوف به ماهیت علمی یا غیرعلمی هر یک از این دو مقوله است. این نوع استنباط نیز ریشه در همان نوع برداشت‌ها و کاربردهایی از ایدئولوژی دارد که آن را به عنوان تحریف واقعیت در مقابل علم به معنی شناخت واقعی قرار می‌دهد (۷۳). همچنین نگرشی که بر شناخت علمی در استراتژی و تفکر استراتژیک تأکید می‌کند نیز نگرشی افراطی است؛ چرا که حتی در حوزه مطالعات استراتژیک نیز بسیاری بر این باورند که استراتژی نمی‌تواند به عنوان یک علم و مطالعات استراتژیک به عنوان یک رشته علمی دانشگاهی مطرح شود (۷۴).

البته در نگاه بسیاری از اندیشمندان حوزه مطالعات استراتژیک اینکه استراتژی به صورت علمی مورد بررسی قرار نگرفته است یک نقیصه عمده محسوب می‌شود و حتی برخی از آنها کوشیده‌اند استراتژی را در قالبی علمی مورد بررسی قرار دهند و متدولوژی علوم دقیق‌تر نظیر اقتصاد را در این حوزه نیز وارد نمایند (۷۵)، اما آنچه مهم است اینکه از یکسو اغراق در تلقی تفکر استراتژیک به عنوان یک شناخت دقیق علمی و از سوی دیگر نادیده گرفتن رابطه ایدئولوژی با علم که در انگیزه مبدع واژه ایدئولوژی به عنوان «علم عقاید» نیز نهفته بود، باعث چنین استنباطی از رابطه میان ایدئولوژی و استراتژی شده است.

واقعیت این است که لزوماً میان نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک تعارضی وجود ندارد؛ زیرا استراتژی وسیله‌ای است برای محقق ساختن اهداف تعریف شده بر اساس ایدئولوژی و لذا هم ایدئولوژی و هم استراتژی می‌توانند بر مبنای شناخت علمی به پیش‌بینی و تغییر وضع موجود در راستای دستیابی به وضعی مطلوب تلاش نمایند. به عبارت دیگر رابطه ایدئولوژی و استراتژی در قالب هیچ یک از ناسازه‌های مذکور نمی‌گنجد و اساساً چنانچه ایدئولوژی را به مثابه هدف و استراتژی را به مثابه وسیله در نظر بگیریم هیچ یک از موارد مذکور حتی مجال مطرح شدن هم نمی‌یابند و رابطه میان نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک بدون هیچ گونه مانع معرفت‌شناختی برقرار می‌شود.

نتیجه گیری

هرچند استنباط‌های نادرستی که باعث فرض رابطه تعارض میان ایدئولوژی و استراتژی شده است به صورت مدون وجود ندارد و شاید به همین دلیل هم بوده است که بدون فراهم کردن امکان مقایسه منطقی میان ایدئولوژی و استراتژی و صرفاً بر مبنای برخی ویژگی‌هایی که اساساً با ماهیت هر دو مقوله تناسب اندکی دارند به ارزیابی تناسب نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک پرداخته شده است، اما اکنون که ویژگی‌های این دو مقوله مورد بررسی قرار گرفت و استنباط‌های نادرست ناشی از فقدان بررسی متقارن ایدئولوژی و استراتژی مورد نقد و بررسی واقع شد، با دقت و وضوح بیشتر می‌توان به پرسشی که در مورد رابطه ایدئولوژی و استراتژی یا نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک وجود دارد، پاسخ داد.

البته سخن گفتن از رابطه ایدئولوژی و استراتژی سخن گفتن از دو مقوله متمایز با نام‌ها، تاریخچه‌ها و ویژگی‌های مختلف است و آنچه در این مقاله مدنظر بوده این نیست که بر دو مقوله متفاوت نامی واحد گذاشته شود یا حتی تاریخچه و ویژگی‌های مشترکی برای آنها تعیین شود، بلکه هدف این بوده که نشان داده شود چگونه می‌توان با یافتن قدر مشترک‌های این دو مقوله از نگرش ایدئولوژیک به تفکر استراتژیک نایل شد. چنین تلاشی از این واقعیت نشأت می‌گیرد که توقف همیشگی در ایدئولوژی امکان‌پذیر نیست و برای گریز از این وضعیت هم جایگزینی یک ایدئولوژی با ایدئولوژی دیگر نتیجه‌ای نخواهد داشت؛ زیرا تا مادامی که یک ایدئولوژی جامه عمل پوشانده نشود، از جانب ایدئولوژی‌های رقیب به چالش طلبیده می‌شود و نتیجه آن در عمل چیزی جز بی‌ثباتی در جامعه نیست. آنچه باعث می‌شود تا ایدئولوژی جامه عمل بپوشد چیزی جز استراتژی نیست؛ زیرا همچنان که ایدئولوژی از جنس هدف‌گذاری است، استراتژی از جنس برنامه‌ریزی برای دستیابی به هدف است و رابطه هدف و وسیله منطقی رابطه‌ای تکمیلی است که هر کدام از آنها وجود نداشته باشد، دیگری بی‌معنا خواهد بود.

برای اینکه چنین رابطه‌ای را بهتر دریابیم لازم است ویژگی‌های ایدئولوژی و استراتژی را در کنار هم قرار دهیم. همچنان که گفته شد، ایدئولوژی دارای یک ساخت منطقی و منسجم است که با ایجاد ارتباط میان هست و باید، مرز هویتی مشخصی برای پیروان خود ترسیم

می‌کند تا بدین ترتیب اندیشه و عمل سیاسی آنها را به هم پیوند زند. این در حالی است که استراتژی نیز نظام جامعی از تفکر است که با ایجاد انسجام و همسانی درونی از یکسو و تمایزگذاری بیرونی از سوی دیگر و با ارتباط میان عمل و نظر برای دستیابی به وضع مطلوب برنامه‌ریزی می‌کند. در واقع اگر ایدئولوژی یک ساخت منطقی و منسجم است، استراتژی نیز یک نظام جامع فکری است؛ اگر ایدئولوژی میان هست و باید ارتباط برقرار می‌کند، استراتژی نیز برنامه‌ریزی برای آینده‌ای مطلوب‌تر را مدنظر دارد؛ اگر ایدئولوژی مرز هویتی مشخصی را برای پیروان خود ترسیم می‌کند، استراتژی نیز با ایجاد انسجام درونی و تمایزگذاری بیرونی، سطح و مرز خود را مشخص می‌کند و بالاخره اینکه اگر ایدئولوژی اندیشه را با عمل سیاسی پیوند می‌زند، استراتژی نیز برقرار کننده ارتباط میان نظر و عمل است. بنابراین علی‌رغم اینکه ایدئولوژی و استراتژی دو مقوله متفاوت هستند، اما ویژگی‌هایشان چنان به هم نزدیک است که جز در قالب رابطه‌ای مکمل نمی‌توان درباره نسبت آنها با یکدیگر بحث کرد.

البته بررسی‌های مستقل این دو مقوله از چنین رابطه‌ای حکایت ندارد و نسبت ایدئولوژی و استراتژی را در قالب‌هایی تعریف می‌کند که در نهایت به ناهمخوانی آنها می‌انجامد. برای اینکه چنین نتیجه‌گیری غیرقابل استنادی ادامه نیابد، لازم است به این نکته توجه داشته باشیم که نسبت و رابطه ایدئولوژی و استراتژی یا نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک در قالب هیچ یک از ناسازه‌های آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، اخلاق‌گرایی و بی‌طرفی اخلاقی، تغییر و تثبیت، احساس‌گرایی و عقل‌گرایی، آگاهی کاذب و آگاهی واقعی و شناخت علمی و شناخت غیرعلمی نمی‌گنجد، بلکه رابطه این مقولات از جنس رابطه هدف و وسیله است. در واقع همچنان که ایدئولوگ هدف‌گذاری می‌کند، استراتژیست این اهداف را با وسایل دستیابی به هدف ترکیب می‌کند تا بدین ترتیب وضع موجود را بر اساس یک برنامه‌ریزی زمان‌بندی شده و دقیق به وضع مطلوب برساند. به عبارت دیگر ایدئولوژی از جنس محرک و حرکت است و استراتژی از جنس چگونگی حرکت و تعیین دقیق مسیر آن و از آنجا که هیچ هدفی بدون وسایل دستیابی به آن به نتیجه نمی‌رسد و هیچ وسیله‌ای بدون وجود هدف منطقی نمی‌تواند وجود داشته باشد، رابطه ایدئولوژی که از جنس هدف است با استراتژی که از جنس وسیله است رابطه‌ای مکمل می‌باشد.

با وجود این، فرض رابطه تکمیلی میان این دو مقوله بدین معنی نیست که میان ایدئولوژی و استراتژی هیچ تمایزی وجود ندارد یا هر ایدئولوژی، استراتژیست هم هست. هرچند رابطه هدف و وسیله و ایدئولوژی و استراتژی رابطه‌ای مکمل است، اما همچنان که هدف و ایدئولوژی مقولاتی متمایز از وسیله و استراتژی هستند، میان ایدئولوگ و استراتژیست نیز تفاوت و تمایز وجود دارد. در واقع بر اساس این نوع رابطه، ایدئولوگ و استراتژیست بی‌نیاز از یکدیگر نیستند، اما هر یک وظایف و مسئولیت‌های خاص خود را دارند که چون معمولاً به شرایط اجتماعی و فکری‌شان بستگی دارد، اجتماعشان در یک فرد نیازمند تغییر شرایط و آگاهی درونی و نقد بیرونی است که نیازمند گذر زمان است.

با این اوصاف ماندن در ایدئولوژی نه ممکن است و نه مطلوب. برای آنکه یک ایدئولوژی جامعه عمل پوشانده شود، باید با آگاهی درونی و نقد بیرونی زمینه گذر از نگرش ایدئولوژیک به تفکر استراتژیک فراهم شود. تفکر استراتژیک در اینجا نه مقابل نگرش ایدئولوژیک، بلکه مکمل آن است. تفکر استراتژیک دوران تأسیس و تغییر را به دوران تثبیت و استقرار پیوند می‌زند و زمینه را برای تحقق عملی ایدئولوژی فراهم می‌کند.

درک این موضوع برای جامعه ایران که انقلاب اسلامی را تجربه کرده و اکنون دوران تثبیت و استقرار خود را می‌گذراند بسیار حایز اهمیت است. در واقع آنچه زمینه دوام و بقای جمهوری اسلامی را فراهم می‌کند، ماندن در ایدئولوژی انقلاب یا حتی موضع‌گیری مخالف آن نیست، بلکه آنچه جامعه امروز ما به آن نیازمند است تبدیل ایدئولوژی انقلاب اسلامی به استراتژی تمدن‌سازی است که آرمان‌های بزرگ انقلاب اسلامی را جامعه عمل پوشانده و دستیابی به وضع آرمانی و مطلوب نهفته در انقلاب و فرهنگ اسلامی را امکان‌پذیر سازد.

یادداشت‌ها

۱. در مورد اینکه واژه ایدئولوژی به معنی علم عقاید اولین بار توسط دستوت دوتراسی مطرح شد اختلاف نظر وجود ندارد، اما در مورد تاریخ کاربرد آن بین سال‌های ۱۷۹۶ تا ۱۷۹۸ و یا حتی هنگامی که وی در سال‌های آغازین قرن نوزدهم کتاب عناصر ایدئولوژی را به رشته تحریر درآورد، اختلاف نظر وجود دارد. برای مطالعه بیشتر ر.ک:
 - بشلر، ژان، *ایدئولوژی چیست؟* ترجمه علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰، ص ۵.
 - وینسنت، اندرو، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس، ۱۳۷۸، ص ۱۱.
 - راش، مایکل، *جامعه و سیاست*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت، ۱۳۷۷، ص ۲۰۲.
۲. لارین، خورخه، *مفهوم ایدئولوژی*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، ص ۱۱.
۳. مانهایم، کارل، *ایدئولوژی و اتوپیا*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: سمت، ۱۳۸۰، ص ۱۱۶.
۴. مکنزی، یان و دیگران، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ترجمه م. قائد، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵، ص ۱۳.
5. Bacon, Francis, *Novum organon*, Oxford: Oxford University Press, 1955.
۶. *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، پیشین، ص ۱۴.
۷. مک للان، دیوید، *ایدئولوژی*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: آشیان، ۱۳۸۰، ص ۱۷.
۸. *ایدئولوژی چیست؟*، پیشین، ص ۵.
۹. *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، پیشین، ص ۱۳.
10. Eagleton, Terry, *Ideology: An Introduction*, London: Verso, 1991, p. 66.
۱۱. *مفهوم ایدئولوژی*، پیشین، ص ۲۶؛ *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، پیشین، صص ۱۶ - ۱۵.
12. Boudon, Rimon, *The Analysis of Ideology*, Malcolm Slater (Trans), Cambridge: Polity Press, 1989, p.22.
۱۳. *جامعه و سیاست*، پیشین، ص ۲۰۲؛ *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، پیشین، صص ۱۸ - ۱۵.
۱۴. برای مطالعه بیشتر در مورد کاربرد ایدئولوژی در نزد مارکس مراجعه شود به:
 - Marx, Karl and Engels, Fredrich, *The German Ideology*, C.J.Arthur(ed), London: Lawrence and Wishart, 1974.
 - Meszaros, Istvan, *The Power of Ideology*, London: Harvester Whearsheaf, 1989.
۱۵. *ایدئولوژی و اتوپیا*، پیشین، صص ۱۲۴ - ۱۲۲.

۱۶. نقل از: *ایدئولوژی چیست؟* پیشین، ص ۷.
17. Parsons, Talcott, *The Social System*, New York: Free Press, 1951, p. 331.
۱۸. پلامناتز، جان، *ایدئولوژی*، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۱۸.
۱۹. نقل از: *ایدئولوژی چیست؟* پیشین، ص ۷.
۲۰. *ایدئولوژی*، پیشین، ص ۶.
۲۱. *جامعه و سیاست*، پیشین، ص ۲۰۳.
۲۲. *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، پیشین، صص ۱۹ - ۱۲.
۲۳. همان، ص ۱۹؛ گرامشی، آنتونیو، *دولت و جامعه مدنی*، ترجمه عباس میلانی، تهران: جاگرمی، ۱۳۷۷، صص ۷۰ - ۵۳.
۲۴. به عنوان نمونه رجوع کنید به:
- Seliger, Martin, *Ideology and Politics*, New York: Free Press, 1976.
- تامپسن، جان ب.، *ایدئولوژی و فرهنگ مدرن*، ترجمه مسعود اوحدی، تهران: آینده پویان، ۱۳۷۸، ص ۷۰.
۲۵. *ایدئولوژی چیست؟*، پیشین، ص ۸.
۲۶. سروش، عبدالکریم، *قریبه‌تراز ایدئولوژی*، چاپ چهارم، تهران: صراط، ۱۳۷۵، ص ۱۰۴.
۲۷. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به:
- Shils, Edward, "The Concept and Function of Ideology, in: *Interntional Encyclopedia of the Social Sciences*, New York: Harcon and Brace Co, 1968.
- تانسی، استیون، *مقدمت سیاست*، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران: نشرنی، ۱۳۸۰، صص ۱۲۶ - ۱۲۴.
۲۸. به عنوان نمونه مراجعه شود به:
- Geertz, Clifford, "Ideology as a cultural system", in: *Ideology and Discontent*, David Apter (ed), New York: Free Press, 1964, pp. 47 - 76.
- *ایدئولوژی و فرهنگ مدرن*، پیشین، صص ۷۰ - ۶۵.
- *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، پیشین، صص ۳۸ - ۳۶.
29. The Analysis, of Ideology, op. cit, p.18.
۳۰. *ایدئولوژی و فرهنگ مدرن*، پیشین، ص ۶۶.
۳۱. *جامعه و سیاست*، پیشین، ص ۲۰۴.
۳۲. *ایدئولوژی چیست؟*، پیشین، ص ۸.
33. Althusser, Louis, *For Marx*, B. Brewster (trans), London: New Left Books, 1969, p. 234.
۳۴. روشه، گی، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، چاپ شانزدهم، تهران: نشرنی، ۱۳۸۳، ص ۸۴.
۳۵. *ایدئولوژی چیست؟* پیشین، ص ۲۳.
۳۶. *ایدئولوژی و فرهنگ مدرن*، پیشین، ص ۸.

۳۷. دانشگاه امام حسین، *اصول و مبانی استراتژی*، تهران: دانشگاه امام حسین، ۱۳۷۶، ص ۷۲.
۳۸. لطفیان، سعیده، *استراتژی و روش‌های برنامه‌ریزی استراتژیک*، چاپ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۷، ص ۱.
۳۹. ازغندی، علیرضا و جلیل روشندل، *مسائل نظامی و استراتژیک معاصر*، تهران: سمت، ۱۳۷۴، ص ۱۷.
40. Skolovski, V. D. (ed), *Military Strategy: Soviet Doctrine and Concepts*, London: Pallmall Press, 1983, pp. 7- 8.
41. Clausewitz, Karl Von, *On War*, Michael Howard and Peter Paret (trans), Princeton: Princeton University Press, 1976.
42. Ibid, p. 87.
۴۳. ر.ک: افتخاری، اصغر، «سیر تحول مطالعات استراتژیک؛ روندهای جهانی و تجارب ایرانی»، در: *استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴، صص ۲۵ - ۲۴.
۴۴. برای اطلاع بیشتر از معنا و محتوای استراتژی کلان (بزرگ) مراجعه شود به:
- کالینز، جان ام، *استراتژی بزرگ؛ اصول و رویه‌ها*، ترجمه کورش بایندر، چاپ سوم، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، فصل اول.
۴۵. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به:
- بوث، کن، «تکامل اندیشه استراتژی»، در: جان بیلیس و دیگران، *استراتژی معاصر؛ نظریات و خط‌مشی‌ها*، ترجمه هوشمند میرفخرایی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، صص ۶۴ - ۲۹.
- ملیک، جی. مهان، «سیر تکامل تفکر استراتژیک»، در: کریگ ای. اسنایدر، *امنیت و استراتژی معاصر*، ترجمه سیدحسین محمدی نجم، تهران: دوره عالی جنگ، ۱۳۸۴، صص ۱۰۱ - ۲۷.
46. Eccles, Henry, *Military Concepts and Philosophy*, New Jersey, Rutgers University Press, 1976, p. 41.
۴۷. «سیر تحول مطالعات استراتژیک، روندهای جهانی و تجارب ایرانی»، پیشین، صص ۳۲ - ۳۱.
48. Liddell Hart, B.H., *Staregy: the Indirect Approach*, London: Faber, 1967, p. 335.
۴۹. *استراتژی و روش‌های برنامه‌ریزی استراتژیک*، پیشین، ص ۴.
۵۰. لاریجانی، محمدجواد، *مقولاتی در استراتژی ملی*، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹، ص ۵۱.
۵۱. علینقی، امیرحسین، «جایگاه امنیت در استراتژی ملی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شماره ۱۶، ص ۳۲۶.
52. Yarger, H.Richard and George F. Barber (eds), *The U.S Army War College Methodology for Determining Interest and Levels of Intensity*, Carlisle: U.S. Army War College, 1997. p. 124.
53. Lasker, Edward, *Chess Strategy*, New York: Dorer, 1969, p. 17.
۵۴. *اصول و مبانی استراتژی*، پیشین، ص ۸۰.
۵۵. افتخاری، اصغر، «پژوهش و تصمیم‌گیری؛ بایسته‌های تحقیقاتی در فرایند تصمیم‌سازی»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال سوم، شماره هشتم، تابستان ۱۳۸۴، صص ۱۳ - ۱۲.

۵۶. ره‌پیک، حسن، «هدف و هدف‌گذاری در برنامه‌ریزی ملی و راهبردی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره ۲۴، تابستان ۱۳۸۳، صص ۲۳۲ - ۲۱۷.
۵۷. امیری، مجتبی، «تبیین نقش و جایگاه جامع‌نگری و تفکر استراتژیک در سازمان»، *فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک*، سال هفتم، شماره ۲۳ و ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، ص ۳۹.
۵۸. گارنت، جان، «مطالعات استراتژیک و فرضیات آن»، در: جان بیلیس و دیگران، *استراتژی معاصر؛ نظریات و خط‌مشی‌ها*، پیشین، ص ۱۲.
59. *Ideology and Politics*, op.cit, p. 17.
60. Bull, Hedly, "Strategic Studies and its critics", *World Politics*, Vol. 20, No. 4, 1968, p. 597.
61. Garnett, J.C.(ed), *Theories of Peace and Security*, London: Macmillan, 1970, Introduction.
۶۲. *مطالعات استراتژیک و فرضیات آن*، پیشین، ص ۱۹.
۶۳. *فریه‌تراز ایدئولوژی*، پیشین، ص ۱۱۰.
۶۴. *مطالعات استراتژیک و فرضیات آن*، پیشین، ص ۲۳.
۶۵. *فریه‌تراز ایدئولوژی*، پیشین، ص ۱۴۱.
66. *Strategic Studies and its Critics*, op.cit, p. 595.
۶۷. *فریه‌تراز ایدئولوژی*، پیشین، ص ۱۴۱.
۶۸. بتز، ریچارد، «آیا راهبرد یک توهم است؟» تلخیص و تدوین حسین پوراحمدی، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال دوم، شماره چهارم، تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۶.
69. Snyder, G.H., *Deterrence and Defense, Princeton: Princeton University Press, 1981, p. 25.*
۷۰. *ایدئولوژی و فرهنگ مدرن*، پیشین، ص ۴۴.
۷۱. قهرمانپور، رحمان، «مقدمه‌ای بر روش‌شناسی تدوین استراتژی امنیت ملی»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال دوم، شماره ششم، زمستان ۱۳۸۳، ص ۱۰۹.
۷۲. «آیا راهبرد یک توهم است؟» پیشین، صص ۲۵ - ۲۳.
۷۳. ر.ک: *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، پیشین، ص ۱۸.
۷۴. فریدمن، لارنس، «آینده مطالعات استراتژیک»، در: جان بیلیس و دیگران، *استراتژی در جهان معاصر*، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲، ص ۴۲۱.
۷۵. بیلیس، جان و جیمز ویرتز، «مقدمه»، در: *استراتژی در جهان معاصر*، پیشین، ص ۲۴.